

هیچ جایی خانه خودت نمی‌شود اما متولیان خانه حمایتی تلاش دارند حال سالمندان را خوب کنند

خانه ای برای عبور از روزهای تنهایی

دو باغچه بزرگ در حیاط ورودی خانه، درخت و بوته های سبز را در خود جای داده است، آفتاب حتی به کنج این حیاط هم تابیده است. قبل از ورود به خانه، بهار خواب کوچکی قرار گرفته است که جان می دهد برای دوره می و جای نوشیدن مادر بزرگ ها. می گویم مادر بزرگ ها زیرا با وجود اینکه تعداد اندکی از زنان ساکن در این خانه هیچ وقت ازدواج نکرده اند، باز هم به نظر من مادرند و مادر بزرگ ها، چرا که مهربان اند و بی منت دوست دارند. بیشترشان مانند همه مادر بزرگ ها، پیراهن یا پیژامه به تن دارند و تک و تک مانتو و شلوار یا شومیز و شلوار پوشیده اند؛ به دلیل اینکه ما میهمانان هستیم. بیشترشان تسبیح به دست دارند و ذکر می گویند یا ذکرشان تمام شده است و آن را به گردنشان آویخته اند. از آنجاکه میوه فروشی درست کنار خانه شان قرار گرفته، بیشتر روزها بساط سبزی خوردن در خانه درست مانند امروز به راه است. عطر ریحان و جعفری در خانه پیچیده است. دوسه نفر از مادر بزرگ ها دور میز جمع می شوند تا سبزی ها را پاک کنند. مانند امروزی ها بی حوصله نیستند که سبزی را با ساقه بلندش داخل سبد بیندازند، بلکه دانه دانه برگ سبزی ها را می چینند و با وسواس داخل سبد می اندازند. اینجا مراقبی حضور دارد که بیست و چهار ساعته در کنارشان است و کارهای مربوط به آشپزی و... را برایشان انجام می دهد. از این نظر اجباری نیست که آن ها کاری انجام دهند، اما اینجا درست مانند خانه شان است و به همین دلیل، خودشان از انجام کارهایی مانند پاک کردن سبزی که برایشان سرگرمی هم هست، استقبال می کنند. هر فصلی به تناسب خودش، باقالی، آلبالو و... پاک می کنند، مهری، زندگی کردن در لحظه را خوب بلد است؛ مصداقی آن هم لبخند روی لبانش است که جای خالی دندان هایش را هم لو می دهد، با این حال به من یادآوری می کند که سبزی ها را بوی کنم و از عطر ریحان لذت ببرم. بعد هم به مسئول

فنی خانه می گوید: «نمی شود امشب کالباس با سبزی بخوریم؟» مسئول فنی که همه افراد این خانه را مادر صدا می کند، در پاسخ می گوید: «مادر! شما همه خوراکی هایی که برایتان بد است، مانند کالباس و کله پاچه را می خواهید؛ برایتان خوب نیست، فشار خونتان بالا است.» مهری پاسخ می دهد: «نه چیزی نمی شود؛ قرص فشار می خورم.» یکی از مادر بزرگ ها آرام تر از بقیه است. کناری نشسته است و خیلی وارد بحث نمی شود، اما اگر نگاهش کنی یا کنارش بنشین، باتو از هر دری صحبت می کند. خیلی برای خودش هم مهم نیست چه می گوید؛ چون مبتلا به فراموشی است و فقط پرگوئی دارد. صدایش به قدری آرام است که اگر گوش هایم را تیز کنم هم، هیچ کلامی از حرف هایش متوجه نمی شوم. یکی از آن طرف می گوید این خانم هیچ وقت ازدواج نکرده است.

۲ ماه رمضان است که در اینجا زندگی می کنم

ماه نسا روستی اش را در سرش پیچیده و کناره اش را داخل روستی جاداده است. پیراهن و شلوار به تن دارد. دمپایی جلوسسته ایی به پا کرده و روی تخت نشسته است و تسبیح را در دستش می چرخاند. نمی داند چند ساله است؛ چون به قول خودش، سواد ندارد. اما به خاطر شرط سنی که این خانه دارد، حتما شمار سال های عمرش، عدد ۶۰ را رد کرده است. به روایت تقویم ذهنی اش، دو ماه رمضان است که در این خانه زندگی می کند. هنوز صحبت را شروع نکرده ایم که اشک از گوشه چشمانش جاری می شود. گریه اش از سر دلتنگی برای دیاری است که عمری در آن بزرگ شده است. او همان طور که با دستمال، اشک را از گوشه چشم هایش پاک می کند، می گوید: چشم هایم آب مروارید دارد. یکی از آن ها را چند وقت پیش عمل



فریادگر
سعدیه آل ابراهیم



گزارش
روز

دیوارهای خانه، فراتر از سنگ و گچ و سیمان اند؛ جایی که رد قدم های سالیان کودکی، طعم جای های صبحگاهی و سایه روشن خاطرات، هویت ساکنانش را قوام می بخشد. «خانه» تنها یک سرپناه نیست، بلکه قلمرویی است که در آن «خود بودن» و «اتمرن می کنیم و تداوم زیستن را به تماشا می نشینیم. شاید به همین دلیل است که انگاره «هیچ جا خانه آدم نمی شود»، نه یک شعار، بلکه عمیق ترین باور ریشه دار در ناخودآگاه ما است. هیچ انسانی، در هیچ جای جهان، داوطلبانه حاضر به کوچ از «قلمرو شخصی» و «حریم امن خویش نیست.

با این همه، گاهی تقدیر، ناگزیر مسیر آدم را به جهتی سوق می دهد که همان چارچوب ها را دارند؛ سقف، دیوار و پنجره ای روی به حیاط و آدم هایی که سرنوشتشان تقریباً شبیه هم است. خانه های سالمندان در بزرگراه های تنهایی، آدم هایی شبیه هم را پناه می دهند و برای ترمیم جفیه های تنهایی شان تلاش می کنند. این روایتی از تنها خانه حمایتی سالمندان در مشهد است که متولیانش تلاش کرده اند تا حس زندگی در آن زنده باشد؛

جایی شبیه خانه خودشان. ماه نسا که است ای از دستمال کاغذی را به جای گل، مجاله و در یکی از مشته هایش پنهان می کند؛ قرار است گل یا پوچ بازی کنند. مهری که آن سوی میز نشسته است، بی درنگ گل را پیدا می کند و بازی ادامه می یابد. چند مادر بزرگ دیگر دور میز ناها را خوری نشسته اند و دانه دانه برگ های ریحان و جعفری را از ساقه جدا می کنند. عطر سبزی در خانه می پیچد. اگر کسی از بیرون وارد این خانه شود، شاید در نگاه اول متوجه نشود که اینجا خانه سالمندان است؛ یک خانه ویلایی در دل شهر با حیاطی پر از درخت و باغچه، بهار خوابی برای دوره می، فرش، مبلمان، تلویزیون و گل و گیاه. اینجا قرار نیست سالمندان فقط جایی برای ماندن داشته باشند؛ قرار است تا جایی که می شود، زندگی شان شبیه زندگی در خانه خودشان باشد؛ با قدم زدن در حیاط، سبزی پاک کردن، چای خوردن و دوره می با هم سن و سال هایشان. اینجا تنها «خانه حمایتی سالمندان» در مشهد است.



کردیم، اما دکتر گفته است برای چشم دیگر، نمی شود کاری کرد و دیگر نمی بیند. ماه نسا خانم دوبار ازدواج کرده است و طبق گفته مسئول فنی خانه، گویا دو پسر دارد که آن ها فقط با یکی از پسرهایش ارتباط دارند. خیلی هم با پسرش ساگاری ندارد و فقط یک بار مرخصی، پیش آن ها رفته و برگشته است.

دل زنده بودن در عین سالمندی

اوایل اسمش ماشاء... بوده است، اما دوروبری ها گفتند این اسم مردانه است و حالا سال هاست که گوش هایش به شنیدن نام «مهری» عادت کرده است. در محله پیر یلان دوز دنیا آمده که حالا دیگر به تعبیر خودش، آنجا خراب شده است و دیگر شکل محله قدیمی نیست. دل زنده است؛ این را می شود از روی لباس خوش رنگی که به تن دارد، گلدان مصنوعی که روی کمد لباس هایش گذاشته و حلقه ای که با برچسب صورتی رنگ برای خودش درست کرده است، فهمید. او اهل دوخت و دوز است و تنها مشتری خیاطی اش، خودش است؛ پیراهن آبی رنگی به تن دارد که برایش قدیمی شده است و به همین خاطر با یک پارچه دیگر آن را تلفیق کرده است و به بقیه، لبه آستین و پایین پیراهنش، چین اضافه کرده است. می گوید: فقط برای خودم می دوزم؛ چون می ترسم برای بقیه بدوزم و لباسشان خراب شود. مهری خانم به قدری با مزه حرف می زند که دوست نداری کلامش را قطع کنی. خودش می گوید که سال های جوانی در زایشگاه، کمک بهیار بوده است و بعد شوهرش، سراغ زن دیگری می رود و او تنها می ماند یا بچه های کوچکش. آن طور که معلوم است، یک پسر دارد که ازدواج کرده است و یک دختر هم دارد که در مؤسسه همدم ازاو نگهداری می شود. مهری که چند سال است اینجا زندگی می کند، از خانم مراقب و مسئول فنی شان، برایم تعریف می کند و می گوید: از دختر خودمان هم بهتر هستند. اینجا کنار هم سن و سالان خود مان زندگی می کنیم و مانند خانه خودمان، کارهایمان را انجام می دهیم؛ مثلاً من گردگیری می کنم یا گلدان های خانه را آب می دهم.

نقاشی و آواز؛ سرگرمی دل مادر بزرگ

زینت، پوستی گندمی دارد. انگشتی با ناگین سبزرنگ در همان دستش که با آن مشغول رنگ آمیزی است، خود نمایی می کند. داستانش

با مادران دیگر این خانه فرق دارد؛ چرا که سی یا چهل سال خودش هم دقیق نمی داند. چقدر، درگیر اعتیاد بوده است. برخلاف برخی مصرف کنندگان که تقصیر را گردن رفیق ناباب یا شوهر معناد می اندازند، او هیچ کس را مقصر نمی داند و می گوید: خودم از روی بی عقلی و جوانی، سال های زیادی از عمرم را تابه کردم و دست آخر، دو سال در کمپ های مختلف بودم و ترک کردم. یک دختر هم دارم که شناسنامه ندارد و حالا برادر و خواهرهای ناتنی اش را پیدا کرده و قرار است شناسنامه بگیرد. از او می پرسم در این خانه حوصله شان سر نمی رود، می گوید: هیچ جا خانه خود آدم نمی شود ولی اینجا دوره می تلویزیون می بینیم، سبزی پاک می کنیم، جای می خوریم، صلوات می فرستیم و همه کارهایی که در خانه معمولی انجام می شود و بعد با خنده ادامه می دهد: اگر باشد، من یک سیگار هم می کشم. زینت همان طور که دایره های روی کاغذ را با مداد بنفش رنگ می زند، زیر لب آواز می خواند: «این همه قصه دل را کشتن، این همه گناه دل را شستن، کی به آخر می رسه؟ مگه نمی خواد تموم بشه؟ دل و دل و دل و دل کشت منو.»

جایی امن برای فرزندان دل نگران

دو نفر از مادران این خانه که تا پیش از این فرزندان شان از آن ها نگهداری می کرده اند، حالا یکی به دلیل جراحی که داشته، برای مدتی نمی توانسته است مراقب مادرش باشد و دیگری، مادرشان درگیر ناراحتی اعصاب بوده و در خانه از خوردن قرص هایش امتناع می کرده است؛ فرزندان این مادران مطمئن بودند که در خانه حمایتی، تنها نیستند و هم سن و سالان آن ها کنارشان هستند و به اصطلاح سرشان گرم است. جدای از آن، یک مراقب بیست و چهار ساعته کنارشان هست و دیگر جای نگرانی باقی نمی ماند. حالا آخر هفته ها مادر را به خانه خودشان می برند تا دلتنگی اش رفع شود و دوباره او را برمی گردانند. یکی از مادران قبلاً کارمند اداری بوده است و شاید به همین خاطر، نکاتی را هنوز هم رعایت می کند. او مرتب، آرایش کرده و خوشبوست، لباس خوش رنگ و لعابی پوشیده و موهایش را رنگ کرده

است؛ به قول قدیمی ها، ماتیک به لب هایش زده و با همان، گونه هایش را هم سرخ کرده است. از شغش با جزئیات برایم تعریف می کند، انگار هنوز هم در زمان قدیم سیر می کند. او می گوید: شاید بیست سال است که ناراحتی اعصاب دارم و دارو مصرف می کنم. شب ها هم قرص خواب می خورم. دختر به خانه ام می آمد و از من مراقبت می کرد، اما به دلیل اینکه جراحی کرده است، فعلاً باید به مدت طولانی استراحت کند؛ به همین خاطر من تنها شده بودم و او هم نگران حال من بود. حالا یک ماهی می شود که در این خانه زندگی می کنم. روحیه ام بهتر است.

۱۷ خانه حمایتی در استان و یکی در مشهد

معاون توان بخشی اداره کل بهزیستی خراسان رضوی با اشاره به اینکه هفده خانه حمایتی سالمندان در استان داریم و در مشهد فقط یک خانه حمایتی داریم، اظهار می کند: شرایط پذیرش در خانه حمایتی، این است که سالمند نباید از لحاظ توانایی جسمانی، نیازمند باشد. فعلاً در مشهد خانه حمایتی برای مردان نداریم؛ زیرا باید خانه هانزدیک یکدیگر باشند و هنوز شرایط آن مهیا نشده است. خانه حمایتی زنان نیز سه سال است که راه اندازی شده است. ترگس زیان عابد، ظرفیت خانه های حمایتی را ۱۰ نفر اعلام می کند و ادامه می دهد: اگر تعداد بیش از این باشد، دیگر فضایش شبیه خانه نیست. اتاق های آن نیز باید دو یا سه تخته باشند. «بهزیستی به ازای هر نفر از مادرانی که دادگاه به ما معرفی می کند یا خانواده ای دارند که تأیید می شود شرایط مالی آن ها خوب نیست و نیاز به کمک سازمان دارند، ماهانه ۲۱ میلیون تومان به خانه پرداخت می کنند.» این جملات را زیان عابد می گوید و اضافه می کند: البته آن هایی که خانواده دارند و یارانه بهزیستی را هم دریافت می کنند، خانواده شان نیز مبلغی بیشتر برای دارو یا تأمین مایحتاج مادرشان، هزینه می کنند. خانواده های دیگری که به صورت آزاد می خواهند مادرشان در این خانه ساکن شود، ماهانه ۲۵ تا ۳۰ میلیون تومان می پردازند. او درباره تفاوت این خانه حمایتی با خانه های معمول سالمندان که همه مان می شناسیم، می گوید: سالمندان در خانه های حمایتی می توانند کارهای شخصی خود را انجام بدهند؛ به طور نمونه می توانند خودشان غذا درست کنند، ظرف بآلیاس بشویند و... با این حال مایک نیروی کمکی به عنوان مراقب، برایشان در نظر گرفته ایم تا در کارهایی که با کمک کند، حواسش به خوردن داروهای مادران در موعده مقرر و ممنوعیات آن ها باشد. شما اگر در خانه خود از پدر یا مادران نگهداری کنید و آن ها بیمار شوند، چه می کنید؟ قاعدتاً از متخصص برایشان وقت می گیرید و آن ها را به دکتر می برید، ما هم همین کار را می کنیم.

مراقب بیست و چهار ساعته در خانه حمایتی

معاون توان بخشی اداره کل بهزیستی خراسان رضوی در توضیح بیشتر می گوید: در مجموع سه مراقب در این خانه داریم که هر کدام، ۲۴ ساعت حضور دارند و ۴۸ ساعت استراحت می کنند. یک نفر ذخیره هم داریم. یک مسئول فنی هم در خانه حضور دارد که مسئولیت نظارت بر روند کارهای اداری، پذیرش و پیگیری های قضایی را عهده دار است. همچنین مددکاری، مسئول پیگیری امور مرتبط با سالمندان مانند قیمومت و... است. زیان عابد ادامه می دهد: علاوه بر اینکه خانواده ها می توانند مادرشان را پیش خود ببرند، روزهای فرد نیز می توانند برای ملاقاتش به خانه بیایند. برای دیدارهای درون خانه، محدودیت گذاشته ایم؛ به این دلیل که بعضی مادران، خانواده شان حضور ندارند و نمی خواهیم که اذیت شوند. برنامه تفریحی هم برای آن ها داریم و گاهی به پارک یا باغ می بریمشان، اما تعدادی هم دوست ندارند از خانه بروند و می خواهند بیشتر استراحت کنند.

